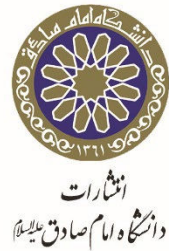


بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

«خسر» و «شمر» درج البلاغه

تأليف: نور الله علي دوست خراساني
عضو هیئت علمی دانشگاه امام صادق (علیه السلام)



عنوان: «خیر» و «شر» در نهج البلاغه
مؤلف: نورالله علیدوست خراسانی
ناشر: دانشگاه امام صادق علیه السلام
صفحه آرا: رضا عبداللهی بجنندی
نمایه ساز و ناظر نسخه پردازی و چاپ: رضا دیبا
چاپ و صحافی: چاپ سپیدان
چاپ اول: ۱۴۰۲
قیمت: ۱/۸۰۰/۰۰۰ ریال
شمارگان: ۵۰۰ نسخه
شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۳۸۱-۰۰۲-۲
«این کتاب با کاغذ حمایتی منتشر شده است»

فروشگاه مرکزی: تهران: خیابان انقلاب، بین خیابان فخررازی و خیابان دانشگاه، مجتمع پارسا، همکف، واحد ۳ و ۲
تلفن: ۶۶۹۵۴۶۰۳ - تلفن مرکز پخش: ۰۹۱۰۶۰۶۷۴۱۱
فروشگاه کتاب صادق: تهران: بزرگراه شهید چمران، پل مدیریت، ضلع شمالی دانشگاه
صندوق پستی ۱۵۹-۱۴۶۶۵۵ • کد پستی: ۰۱۴۶۵۹۴۳۶۸۱ • تلفکس: ۸۸۳۷۰۱۴۲
فروشگاه اینترنتی: <https://press.isu.ac.ir> • E-mail: pub@isu.ac.ir

سرشناسه: علیدوست خراسانی، نورالله، ۱۳۳۲ -
عنوان و نام پدیدآور: «خیر» و «شر» در نهج البلاغه / نورالله علیدوست خراسانی.
مشخصات نشر: تهران: دانشگاه امام صادق (ع)، ۱۴۰۲.
مشخصات ظاهری: ۳۲۲ ص.
شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۳۸۱-۰۰۲-۲
موضوع: علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. دیدگاه درباره خیر و شر.
موضوع: علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. نهج البلاغه - نقد و تفسیر.
موضوع: علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. نهج البلاغه - خیر و شر.
موضوع: خیر و شر (اسلام).
موضوع: علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. نهج البلاغه - برگزیده. شرح.
شناسه افزوده: دانشگاه امام صادق (ع)
رده بندی کنگره: BP۲۸/۰۹
رده بندی دیویی: ۳۹۷/۹۵۱۵
شماره کتابشناسی ملی: ۹۳۶۱۴۸۶

تمام حقوق محفوظ است، هیچ بخشی از این کتاب بدون اجازه مکتوب ناشر قابل تکثیر یا تولید مجدد به هیچ شکلی از جمله چاپ، فتوکپی، انتشار الکترونیکی، فیلم و صدا و انتقال در فضای مجازی نمی باشد.
این اثر تحت پوشش قانون حمایت از حقوق مؤلفان و مصنفان ایران قرار دارد.

فهرست اجمالی

۱۳.....	سخن ناشر.....
۱۵.....	مقدمه.....
	بخش اول: مؤلفه‌های معنایی «خیر» در نهج البلاغه
۱۹.....	فصل اول: مؤلفه‌های معنایی «خیر» در خطبه‌های نهج البلاغه.....
۱۱۳.....	فصل دوم: مؤلفه‌های معنایی «خیر» در نامه‌های نهج البلاغه.....
۱۴۵.....	فصل سوم: مؤلفه‌های معنایی «خیر» در حکمت‌های نهج البلاغه.....
	بخش دوم: مؤلفه‌های معنایی «شر» در نهج البلاغه
۱۹۷.....	فصل چهارم: مؤلفه‌های معنایی «شر» در خطبه‌های نهج البلاغه.....
۲۳۹.....	فصل پنجم: مؤلفه‌های معنایی «شر» در نامه‌های نهج البلاغه.....
۲۶۷.....	فصل ششم: مؤلفه‌های معنایی «شر» در حکمت‌های نهج البلاغه.....
۲۹۷.....	نتیجه‌گیری.....
۲۹۹.....	فهرست مطالب و مآخذ.....
۳۰۷.....	نمایه.....

فهرست تفصیلی

سخن ناشر.....	۱۳
مقدمه.....	۱۵

بخش اول: مؤلفه‌های معنایی «خیر» در نهج البلاغه

فصل اول: مؤلفه‌های معنایی «خیر» در خطبه‌های نهج البلاغه.....	۱۹
۱-۱. خطبه ۱۷: مبعوض‌ترین خلائق نزد خدا.....	۱۹
۲-۱. خطبه ۲۳: بهترین پاداش‌های نیک.....	۲۲
۳-۱. خطبه ۲۵: تخلف از دستوره‌های امام.....	۲۶
۴-۱. خطبه ۳۰: تبرئه از خون عثمان.....	۳۲
۵-۱. خطبه ۴۳: اگر بخواهند به کار نیکی اقدام کنند، آنها را منصرف نمی‌کنم.....	۳۵
۶-۱. خطبه ۷۰: اذیت‌ها و آزارها به امام (علیه السلام).....	۳۷
۷-۱. خطبه ۷۲: دعای امام (علیه السلام) بر پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله).....	۴۴
۸-۱. خطبه ۸۷: صفات پرهیزکاران و فاسقان.....	۴۶
۹-۱. خطبه ۹۱: خطبه اشباح؛ برترین آرزو و بهترین امید.....	۴۸
۱۰-۱. خطبه ۹۴: بیان صفات خداوند و فضیلت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت گرامی (علیهم السلام).....	۴۹
۱۱-۱. خطبه ۹۶: بیان اسمای حسنا و فضایل پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله).....	۵۱
۱۲-۱. خطبه ۱۰۴: مسئله قیام پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله).....	۵۳
۱۳-۱. خطبه ۱۰۵: بیان بخشی از صفات پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله).....	۵۵

- ۱۴-۱. خطبه ۱۰۶: بیان مزایای اسلام ۶۰
- ۱۵-۱. خطبه ۱۱۱: نکوهش دنیا ۶۳
- ۱۶-۱. خطبه ۱۱۳: نکوهش دنیا و دنیاپرستی ۶۵
- ۱۷-۱. خطبه ۱۱۴: آثار و برکات تقوا در وجود انسان ۶۷
- ۱۸-۱. خطبه ۱۲۰: نام نیک بهتر از مال ۷۲
- ۱۹-۱. خطبه ۱۲۱: نهی از قبول حکمت در جنگ صفین ۷۵
- ۲۰-۱. خطبه ۱۲۹: رعایت تقوا در کسب و کار ۷۷
- ۲۱-۱. خطبه ۱۴۳: فرمانبرداری زمین و آسمان از خداوند متعال ۷۹
- ۲۲-۱. خطبه ۱۵۷: خیری را که خدا وعده داده است ۸۰
- ۲۳-۱. خطبه ۱۶۰: بیان بخشی از صفات حضرت موسی (علیه السلام)؛ هر چه از خیر و نیکی عطا کنی ۸۲
- ۲۴-۱. خطبه ۱۶۱: بیان فضایل پیامبر اسلام (ﷺ)، خاندان و پیروانش ۸۳
- ۲۵-۱. خطبه ۱۶۷: قرآن کریم، هدایتگر؛ بیان کننده نیکی و بدی؛ خیر و شر ۸۴
- ۲۶-۱. خطبه ۱۷۳: سفارش خداوند به تقوا و ترس از عذاب ۸۹
- ۲۷-۱. خطبه ۱۷۶: حفظ زبان ۹۱
- ۲۸-۱. خطبه ۱۹۲: نکوهش از تعصب و تکبر ۹۶
- ۲۹-۱. خطبه ۱۹۳: تقوای الهی پیشه ساز و نیکی کن ۱۰۱
- ۳۰-۱. خطبه ۲۱۴: گام برداشتن بر اطاعت پروردگار ۱۰۳
- ۳۱-۱. خطبه ۲۲۸: درک خیر و نیکی و رهایی از شر ۱۰۴
- ۳۲-۱. واژه ها و مشتق های دیگر خیر در نهج البلاغه ۱۰۶
- فصل دوم: مؤلفه های معنایی «خیر» در نامه های نهج البلاغه** ۱۱۳
- ۱-۲. نامه ۴: کراهت از جنگ ۱۱۳
- ۲-۲. نامه ۲۷: خیری که پس از آن شری نیست؛ شری که نیکی با آن نیست ۱۱۴
- ۳-۲. نامه ۲۸: بهترین زنان جهان از ما و زن هیزم کش دوزخیان از شما ۱۱۶
- ۴-۲. نامه ۳۱: خودداری به هنگام ترس از گمراهی بهتر از سقوط است ۱۱۸
- ۵-۲. نامه ۳۳: در نیکی ها انجام دهند هاش پاداش گیرد و در بدی ها جز بدکار کیفر نشود ۱۳۱
- ۶-۲. نامه ۵۳: جانشینانی بهتر از آنان ۱۳۲

فهرست مطالب □ ۹

- ۷-۲. نامه ۵۵: بهترین داوران ۱۳۸
- ۸-۲. نامه ۶۹: آنچه از کار خیر بفرستی ۱۴۰
- ۹-۲. نامه ۷۱: شتر خانواده و بند کفشت از تو بهتر است ۱۴۱
- فصل سوم: مؤلفه‌های معنایی «خیر» در حکمت‌های نهج البلاغه ۱۴۵**
- ۱-۳. حکمت ۲۱: فرصت‌های نیک را غنیمت شمارید ۱۴۷
- ۲-۳. حکمت ۳۱: کسی که انتظار مرگ می‌کشد در خیرات شتاب می‌کند ۱۴۹
- ۳-۳. حکمت ۳۲: ارزش انجام‌دهنده کار خیر ۱۵۰
- ۴-۳. حکمت ۴۶: ارزش پیشیمانی و زشتی غرورزدگی ۱۵۲
- ۵-۳. حکمت ۸۲: خیری در بدن بی‌سر نیست ۱۵۴
- ۶-۳. حکمت ۹۴: خیر در چیست؟؛ در دنیا جز برای دو کس خیر نیست ۱۵۷
- ۷-۳. حکمت ۹۷: خوانیدن همراه با یقین، برتر از نمازگزاردن با شک و تردید است ۱۵۹
- ۸-۳. حکمت ۱۰۰: خداوندا مرا بهتر قرار ده ۱۶۱
- ۹-۳. حکمت ۱۳۰: بهترین توشه، تقوا است ۱۶۳
- ۱۰-۳. حکمت ۱۴۷: دانش بهتر از مال است ۱۶۷
- ۱۱-۳. حکمت ۱۸۲: در خاموشی خیر نیست ۱۷۰
- ۱۲-۳. حکمت ۲۴۸: کسی که گمان خیری به تو برد ۱۷۲
- ۱۳-۳. حکمت ۲۸۹: دریافت خیر اندک بهتر است از ترک خیر بسیار ۱۷۴
- ۱۴-۳. حکمت ۳۶۰: تا احتمال خیر و نیکی می‌یابی ۱۷۸
- ۱۵-۳. حکمت ۳۷۴: جمع کردن تمام خصلت‌های خیر ۱۸۰
- ۱۶-۳. حکمت ۳۷۷: بر بهترین افراد ایمن مباشید ۱۸۱
- ۱۷-۳. حکمت ۳۸۷: خیری که در پی آن آتش باشد خیر نیست ۱۸۳
- ۱۸-۳. حکمت ۴۲۲: کار خیر انجام دهید؛ کسی نگوید دیگری در انجام کار خیر از من سزاوارتر است ۱۸۵
- ۱۹-۳. حکمت ۴۴۲: بهترین شهرها ۱۸۸
- ۲۰-۳. حکمت ۴۴۴: چیز اندک بهتر از فراوانی است ۱۹۰
- ۲۱-۳. حکمت ۴۷۱: سخنان ناآگاهانه خیری نخواهد داشت ۱۹۳

بخش دوم: مؤلفه‌های معنایی «شر» در نهج البلاغه

- فصل چهارم: مؤلفه‌های معنایی «شر» در خطبه‌های نهج البلاغه ۱۹۷
- ۱-۴. خطبه ۲: بدترین همسایگان ۱۹۷
- ۲-۴. خطبه ۱۳: نه دهم شر و فساد در شهر شما است ۱۹۹
- ۳-۴. خطبه ۲۶: بدترین دین و بدترین خانه ۲۰۱
- ۴-۴. خطبه ۳۲: شر و فساد را آشکار کرده‌اند ۲۰۳
- ۵-۴. خطبه ۵۸: به بدترین جایگاه رهسپار شوید ۲۰۶
- ۶-۴. خطبه ۸۴: بدترین گفتار دروغ است ۲۰۸
- ۷-۴. خطبه ۱۰۶: برای بدترین روز آنها ۲۱۰
- ۸-۴. خطبه ۱۰۹: گناهکاران در بدترین منزلگاه ۲۱۱
- ۹-۴. خطبه ۱۲۶: بدترین رفیق و سرزنش‌کننده‌ترین دوست ۲۱۴
- ۱۰-۴. خطبه ۱۲۷: بطلان نظریه خوارج ۲۱۷
- ۱۱-۴. خطبه ۱۴۲: توصیف سرکشان و اشرار ۲۲۰
- ۱۲-۴. خطبه ۱۴۵: بدعت‌ها بدترین کارها است ۲۲۱
- ۱۳-۴. خطبه ۱۵۷: شری که از آن نهی فرمود ۲۲۳
- ۱۴-۴. خطبه ۱۶۴: بدترین مردم نزد خدا ۲۲۵
- ۱۵-۴. خطبه ۱۶۶: نگهداشتن آن شر است ۲۲۹
- ۱۶-۴. خطبه ۱۷۳: دنیا را از شرش می‌ترساند ۲۳۱
- ۱۷-۴. خطبه ۲۱۶: اشرار عزیز و محترم می‌گردند ۲۳۴
- ۱۸-۴. خطبه ۲۲۵: از شرار خلقت بی‌نیازم کن ۲۳۵

فصل پنجم: مؤلفه‌های معنایی «شَرّ» در نامه‌های نهج البلاغه ۲۳۹

- ۱-۵. نامه ۵: امیدوارم برای تو بدترین زمامدار نباشم ۲۳۹
- ۲-۵. نامه ۱۸: در آنچه بر زبان و دست تو از خیر و شرّ جاری می‌شود ۲۴۲
- ۳-۵. نامه ۲۷: خیری که پس از آن شریّی و شرّی که با آن نیکی نخواهد بود ۲۴۶
- ۴-۵. نامه ۳۰: امر به معروف و نهی از منکر و مبارزه با ستمکاران و ملحدان و منافقان ۲۴۸
- ۵-۵. نامه ۳۱: از اهل شرّ دور شو و از آنان دوری کن ۲۵۱
- ۶-۵. نامه ۳۱: شرّ و بدی را به تأخیر انداز ۲۵۳
- ۷-۵. نامه ۳۳: کسی جز انجام‌دهنده شرّ کیفر آن را نمی‌بیند ۲۵۴
- ۸-۵. نامه ۳۹: سرزنش‌های شدید عمرو بن عاص به جهت سرسپردگی‌اش در برابر معاویه ۲۵۵
- ۹-۵. نامه ۴۷: اشرار بر شما مسلّط خواهند شد ۲۵۸
- ۱۰-۵. نامه ۵۳: انتصاب مالک اشتر نخعی به فرمانداری مصر ۲۵۹
- ۱۱-۵. نامه ۶۹: شرّ به شرّ می‌پیوندد ۲۶۴
- ۱۲-۵. نامه ۷۸: مردم شرور سخنان نادرستی می‌گویند ۲۶۵

فصل ششم: مؤلفه‌های معنایی «شَرّ» در حکمت‌های نهج البلاغه ۲۶۷

- ۱-۶. حکمت ۳۲: انجام‌دهنده کار شرّ ۲۶۷
- ۲-۶. حکمت ۱۲۳: شرّ او به مردم نمی‌رسد ۲۶۷
- ۳-۶. حکمت ۱۵۸: شرّ او را با بخشش بازگردان ۲۷۱
- ۴-۶. حکمت ۱۷۸: شرّ و بدی را از سینه دیگران ریشه‌کن نما ۲۷۲
- ۵-۶. حکمت ۲۳۴: خصلت‌های شرّ و بد مردان ۲۷۳
- ۶-۶. حکمت ۲۳۸: تمامی وجود زن شرّ است ۲۷۴
- ۷-۶. حکمت ۳۱۴: شرّ را جز شرّ پاسخی نیست ۲۷۷
- ۸-۶. حکمت ۳۲۷: کسی که با شرّ و بدی پیروز شد ۲۷۹
- ۹-۶. حکمت ۳۶۹: مسجدنشینیان و سازندگان آنها شرّ‌ترین مردم‌اند ۲۸۰
- ۱۰-۶. حکمت ۳۷۱: شرّ و بدکاری جامع تمام عیب‌هاست ۲۸۲
- ۱۱-۶. حکمت ۳۷۷: بر بدترین افراد این امت از رحمت خدا نومید مباشید ۲۸۴
- ۱۲-۶. حکمت ۳۸۷: شرّی که در پی آن بهشت است شرّ نخواهد بود ۲۸۶
- ۱۳-۶. حکمت ۴۲۲: هر کدام از خیر و شرّ را طرفدارانی است ۲۸۸

۲۹۰.....	۱۴-۶. حکمت ۴۶۸: اشرار و بدان بر مردم مسلط می شوند
۲۹۳.....	۱۵-۶. حکمت ۴۷۹: شترترین برادران کسی است که برای او به رنج و زحمت افتی
۲۹۷.....	نتیجه گیری
۲۹۹.....	فهرست مطالب و مآخذ
۳۰۷.....	نمایه آیات
۳۱۱.....	نمایه نهج البلاغه
۳۱۵.....	نمایه اعلام و موضوعی

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»
وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ عِلْمًا وَقَالَا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي
فَضَّلَنَا عَلَى كَثِيرٍ مِّنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ
(قرآن کریم. سوره مبارکه النمل / آیه شریفه ۱۵)

سخن ناشر

رسالت و مأموریت دانشگاه امام صادق (علیه السلام) «تولید علوم انسانی اسلامی» و «تربیت نیروی درجه یک برای نظام» (که در راهبردهای ابلاغی مقام معظم رهبری مدظله تعیین شده) است. اثرپذیری علوم انسانی از مبانی معرفتی و نقش معارف اسلامی در تحول علوم انسانی، دانشگاه را بر آن داشت که به طراحی نو و بازمهندسی نظام آموزشی و پژوهشی جهت پاسخ‌گویی به نیازهای نوظهور انقلاب، نظام اسلامی و تربیت اسلامی به عنوان یک اصل محوری برای تحقق مأموریت خویش بپردازد و بر این باور است که علم توأم با تزکیه نفس می‌تواند هویت جامعه را متأثر در مسیر تعالی و رشد قرار دهد.

از این حیث «تربیت» را می‌توان مقوله‌ای محوری یاد نمود که وظایف و کارویژه‌های دانشگاه، در چهارچوب آن معنا می‌یابد؛ زیرا که «علم» بدون «تزکیه» بیش از آنکه ابزاری در مسیر تعالی و اصلاح امور جامعه باشد، عاملی مشکل‌ساز خواهد بود که سازمان و هویت جامعه را متأثر و دگرگون می‌سازد.

از سوی دیگر «سیاست‌ها» تابع اصول و مبادی علمی هستند و نمی‌توان منکر این

تجربه تاریخی شد که استواری و کارآمدی سیاست‌ها در گرو انجام پژوهش‌های علمی و بهره‌مندی از نتایج آن‌هاست. از این منظر پیشگامان عرصه علم و پژوهش، راهبران اصلی جریان‌های فکری و اجرایی به حساب می‌آیند و نمی‌توان آینده درخشانی را بدون توانایی‌های علمی - پژوهشی رقم زد و سخن از «مرجعیت علمی» در واقع پاسخ‌گویی به این نیاز بنیادین است.

دانشگاه امام صادق (علیه السلام) در واقع یک الگوی عملی برای تحقق ایده دانشگاه اسلامی در شرایط جهان معاصر است. الگویی که هم‌اکنون ثمرات نیکوی آن در فضای ملی و بین‌المللی قابل مشاهده است. طبعاً آنچه حاصل آمده محصول نیت خالصانه و جهاد علمی مستمر مجموعه بنیان‌گذاران و دانش‌آموختگان این نهاد است که امید می‌رود با اتکاء به تأییدات الهی و تلاش همه‌جانبه اساتید، دانشجویان و مدیران دانشگاه، بتواند به مرجعی تمام‌عیار در گستره جهانی تبدیل گردد.

معاونت پژوهشی دانشگاه امام صادق (علیه السلام) با توجه به شرایط، امکانات و نیازمندی جامعه در مقطع کنونی با طرحی جامع نسبت به معرفی دستاوردهای پژوهشی دانشگاه، ارزیابی سازمانی - کارکردی آنها و بالاخره تحلیل شرایط آتی اقدام نموده که نتایج این پژوهش‌ها در قالب کتاب، گزارش، نشریات علمی و... تقدیم علاقه‌مندان می‌گردد. هدف از این اقدام - ضمن قدردانی از تلاش خالصانه تمام کسانی که با آرمان و اندیشه‌ای بزرگ و ادعایی اندک در این راه گام نهادند - درک کاستی‌ها و اصلاح آنها است تا از این طریق زمینه پرورش نسل جوان و علاقه‌مند به طی این طریق نیز فراهم گردد؛ هدفی بزرگ که در نهایت مرجعیت مکتب علمی امام صادق (علیه السلام) را در گستره بین‌المللی به همراه خواهد داشت. (ان شاء الله)

وَاللَّهُ الْحَمْدُ

معاونت پژوهشی دانشگاه

مقدمه

مسئله خیر و شرّ در اسلام از اهمیت بسیار بالایی برخوردار است. خیر و شرّ در قرآن و روایات اسلامی اعم از روایاتی که از پیغمبر اکرم (ﷺ) رسیده یا روایات ائمه معصومین (علیهم السلام) بازتاب گسترده‌ای از جنبه‌های مختلف دارد.

مفهوم خیر و شرّ از مفاهیمی هستند که از همان ابتدای زندگی برای انسان معنا می‌شوند. هر جا که ترجیحی وجود دارد می‌توان اثر این مفهوم را مشاهده کرد و به همین نسبت در صورتی که فرد قدرت ترجیح را نداشته باشد و یا تشخیص ترجیح درست را نداشته باشد، زندگی‌اش مختل می‌شود. به همین دلیل خیر و شرّ از اموراتی است که انسان از دیرباز آن را می‌شناخته و همه رفتارهای خود را بر اساس خیر و شرّی که می‌پنداشته استوار کرده است و بر اساس آن چیزهایی را برای خویش پسندیده و یا از هر چه هراسیده، دور شده است.

هیچ موجود زنده‌ای نیست که به خیر گرایش نداشته نباشد؛ گویی این گرایش یک اصل فطری و ذاتی بشر و هر موجود زنده‌ای است؛ تاجایی که افراد شیرین هم خود و فعلشان را بدان منتسب می‌کنند و شرّ را با نام شرّ نمی‌جویند؛ بلکه خیری در آن می‌پندارند.

یکی از اساسی‌ترین راه‌ها در تبیین خیر و شرّ و رفع چالش‌های موجود در این بحث، ارائه تعریفی جامع و مانع برای این امر است تا بدین وسیله، با روشن شدن ماهیت و حقیقت این امر، راه برای پاسخگویی به دیگر سؤال‌ها و ابهام‌ها هموارتر گردد. مسلّم است که روشن‌ترین و تابناک‌ترین ارشادها را در این زمینه، باید از قرآن ناطق و چشمه جوشان

حکمت و خرد امیرمؤمنان علی (علیه السلام) سراغ گرفت. از این رو این نوشتار بر آن است تا در حد بضاعت، از دریای موج نهج البلاغه بهره جسته و رهنمودهای آن حضرت را چراغ پُرفروغ تاریکی‌ها قرار دهد.

در کتاب شریف نهج البلاغه، در مواضع مختلف مسئله خیر و شرّ و موضوع‌های پیرامون آن مطرح شده است. در این میان دریافت معنای این واژه و شناخت حقیقت و ماهیتی که آن حضرت برای این امر متصورند، یکی از بنیادی‌ترین مسائلی است که می‌تواند مانند شاه‌کلیدی مؤثر در فراروی زندگی انسان باشد.

در این پژوهش، مهم‌ترین مؤلفه‌های معنایی که در نهج البلاغه برای واژه «خیر» و «شر» مطرح شده است، مورد ارزیابی قرار گرفته و در ادامه نیز، بعضی از مصادیقی که آن حضرت برای این امر به آنها اشاره کرده‌اند، مورد واکاوی قرار گرفته و با ارزیابی ویژگی‌ها و عملکردهای هر کدام از این مصادیق، نمایی بهتر و جامع‌تر از این واژه‌ها فراروی محققان قرار می‌گیرد. امید است این پژوهش مورد قبول درگاه احدیت قرار گیرد.

نورالله علیدوست خراسانی

رمضان المبارک ۱۴۴۴



بخش اول:

مؤلفه‌های معنایی

«خیر» در نهج البلاغه

فصل اول:

مؤلفه‌های معنایی «خیر» در خطبه‌های نهج البلاغه

۱-۱. خطبه ۱۷: مبعوض‌ترین خلائق نزد خدا

از مواردی که در نهج البلاغه واژه خیر آمده است خطبه ۱۷ است. امام (علیه السلام) در این خطبه درباره دو گروه که مبعوض خدا هستند می‌فرماید:

«گروه اول کسی است که خداوند وی را به حال خود واگذارده و از راه راست منحرف می‌گردد... قسمت اول این خطبه بیانگر صفات کسانی است بدون لیاقت و استحقاق، بر مسند قضا می‌نشینند و مردم را به گمراهی می‌کشانند. گروه دوم جاهلان عالم‌نما و خودکامگان ناآگاهی هستند که گرفتار جهل مرکبند...»

از این رو امام (علیه السلام) درباره گروه دوم جاهلان عالم‌نما را این‌گونه توصیف می‌کند و می‌فرماید: «او مردی است که انبوهی از جهل و نادانی را در خود جمع کرده است، و در میان مردم نادان، به هر سو می‌شتابد و در تاریکی‌های فتنه‌ها به پیش می‌دود، از دیدن منافع پیمان صلح در میان مردم نایبناست، انسان‌نماها او را عالم و دانشمند می‌نامند درحالی‌که چنین نیست. او صبح (که از خواب برمی‌خیزد) کاری جز انباشتن چیزهایی که اندکش بهتر از بسیار است، ندارد، تا اینکه از آب‌های گندیده (زشتی‌ها و پلیدی‌ها) سیراب می‌شود و انبوهی از مسائل بیهوده را (در مغز و فکر خود) جمع می‌کند، آنگاه بر مسند قضا و داوری در میان مردم می‌نشیند و تضمین می‌کند حقایقی را که بر دیگران مشتبه شده است روشن و خالص سازد...»^۱

۱. ... الصنف الثاني: ورجل قمش جهلا، موضع في جهال الأمة، عاد في اغباش الفتنة، عم بما في عقد الهدنة، قد

در لغت قمش را به معنی جمع و جور کردن اشیای پراکنده و بدون تناسب و نیز اشیای بی ارزش یا کم ارزش دانسته اند.^۱

نکته این تعبیر در کلام امام (علیه السلام) که فرمود «و رجل قمش جهلاً» به خوبی روشن می شود که این نادان های عالم نما به دنبال شبهه معلوماتی می روند که نه ارزشی دارد و نه تناسب منطقی در جمع آن دیده می شود. مرحوم «علامه خویی» در شرح این کلام می گوید: منظور امام (علیه السلام) از این کلام این است که مطالبی را از دهان این و آن و از روایات غیر معتبر و از طریق قیاس و استحسان و منابعی از این قبیل، جمع آوری می کند (که حجمش زیاد اما ارزشش بسیار کم یا بی ارزش است).^۲

امام (علیه السلام) در توصیف دیگر این گروه به این اشاره می کند که چنین افرادی خریدارانی جز آن گروه ندارند و برای آنان در میان خردمندان جایی نیست. هدفشان جلب نظر جهال و نفوذ در میان آنهاست چراکه از ورود به جرگه خردمندان مأیوس و ناامیدند.

در سومین توصیف می افزاید: «او در تاریکی های فتنه ها به پیش می دود»؛ با توجه به اینکه «غش» (مفرد اغباش) طبق تصریح ارباب لغت به معنی شدت ظلمت یا ظلمت آخر شب است^۳ که بهترین موقع برای پیشرفت کار سارقان و دزدان می باشد، روشن می شود که این گونه افراد، همیشه به دنبال آن هستند که از آب گل آلود فتنه ها، ماهی بگیرند. همیشه از روشنایی می گریزند و به ظلمات و تاریکی ها که بهترین جا برای فریب مردم نادان است، پناه می برند، چراکه اگر ظلمت فتنه فرو نشیند و آفتاب علم و دانش سرزند چهره واقعی آنان نمایان می گردد و نزد خاص و عام رسوا می شوند.

در چهارمین توصیف به یکی دیگر از بدبختی های بزرگ چنین کسی اشاره کرده و

سماه اشباه الناس عالما و لیس به، بکر فاستکثر من جمع، ما قل منه خیر ممّا کثر، حتی اذا ارتوی من ماء آجن، و اکثر من غیر طائل، جلس بین الناس قاضیا ضامنا لتخلیص ما التیس علی غیره، فان نزلت به احدی المبهمات هیتا لها حشوا رثا من رأیه، ثم قطع به... (نهج البلاغه، ص ۵۹، خطبه ۱۷).

۱. القمش الردئ من کل شیء... (جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به: ابن منظور، ۱۳۹۱ق، ج ۱۱: ۳۰۲).

۲. و رجل قمش جهلاً ای جمعه من افواه الرجال او من الروایات الغیر الثابتة عن الحجة او مما اخترعه وهمه بالقیاس و الاستحسان... (خویی، ۱۳۶۶، ج ۳: ۲۵۵).

۳. العّش شدة الظلمه و قیل هو بقیه اللیل و قیل ظلمة آخر اللیل... (ابن منظور، ۱۳۹۱ق، ج ۱۰: ۱۱).

می‌فرماید: «او از دیدن منافع پیمان صلح در میان مردم نابیناست» (عم بما فی عقد الهدنة). روشن است که منظور از «هدنة» (آرامش) در این جا، صلح میان مسلمانان و غیرمسلمین نیست، چراکه این سخن درباره کسی است که به گواهی جمله‌های بعد، به عنوان قاضی در میان مردم مطرح شده است؛ بنابراین منظور ایجاد صلح و مصالحه در میان توده‌های مردم و حلّ منازعات از طریق مصالحه است، و به تعبیری دیگر «هدنة» در این جا نقطه مقابل «فتنه» است که در جمله قبل آمده بود.

در توصیف دیگر می‌فرماید: «انسان نماها او را عالم و دانشمند می‌نامند درحالی‌که چنین نیست!» امام (علیه‌السلام) در این تعبیر از پیروان این عالم‌نماها به عنوان «اشباه الناس» یاد می‌کند، اشاره به اینکه انسان‌نماهایی در خدمت این عالم‌نماها هستند و دو چهره ساختگی و کاذبی از واقعیت‌ها دارند. بدیهی است شباهت آنها با انسان‌ها همچون شباهت پیشوایانشان به عالمان و دانشمندان، یک شباهت صوری بیش نیست و این تعبیر همیشه در این‌گونه موارد که تنها شباهت صوری وجود دارد به کار می‌رود، مانند این جمله امام (علیه‌السلام) که می‌فرماید:

«ای مردنمایی که در حقیقت مرد نیستید، آرزوهای شما مانند آرزوهای کودکان است و عقل و خرد شما مانند عروسان حجله‌نشین»^۱.

بعد از این توصیف‌ها امام (علیه‌السلام) به بخشی از کارهای زشت و نادرست این گروه می‌پردازد که نتیجه مستقیم همان صفات و نقاط ضعف بارز آنهاست، می‌فرماید: «صبح که از خواب برمی‌خیزد کاری جز انباشتن چیزهایی که اندکش بهتر از بسیار است، ندارد»؛ این تعبیر ممکن است اشاره به امکانات مادی و دنیوی باشد که فزونی آن باعث غفلت و تکبر و اشتغال دائم به مادیات و دور ماندن از معنویات است، و همواره مقدار کم آن از مقدار زیادش بهتر است، و مصداق کفاف و عفاف، از تکاثر و تفاخر، به سلامت و سعادت نزدیکتر می‌باشد. یا اشاره به فضول کلام و مسائل کم‌ارزش علوم و پرداختن به شاخ‌وبرگ‌های کم‌فایده، به قیمت فراموش کردن اصول و ریشه‌هاست (جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به: خویی، ۱۳۶۶، ج ۳: ۲۵۶).

۱. يَا أَشْبَاهَ الرِّجَالِ وَلَا رِجَالَ حُلُومِ الْأَطْفَالِ وَ عُقُولُ رِبَّاتِ الْحِجَالِ... (نهج البلاغه، ص ۷۰، خطبه ۲۷).

۲-۱. خطبه ۲۳: بهترین پاداش های نیک

امام (علیه السلام) در این خطبه که مشتمل بر ترغیب فقرا به زهد و توصیه اغنیا به محبت و مهربانی است، می فرماید:

«اما بعد از حمد و ثنای الهی بدانید مواهب پروردگار، مانند قطره های باران، از آسمان به زمین نازل می شود و به هر کس سهمی زیاد یا کم، (مطابق آنچه خداوند مقدر فرموده) می رسد؛ بنابراین هر گاه یکی از شما برای برادر خود برتری ای در همسر و فرزند و مال یا جسم و جان ببیند، نباید نسبت به او موجب فتنه گردد (و سبب حسادت و کینه و عداوت و یا یأس و سوء ظن به پروردگار شود)؛ زیرا، هر گاه مسلمان به عمل زشتی که از آشکار شدنش شرمنده می شود و افراد پست، آن را وسیله هتک حرمتش قرار می دهند، دست نیالاید، به مسابقه دهنده ماهری می ماند که منتظر است در همان دور نخست، پیروز شود و سود وافر ببرد، بی آنکه زیانی ببیند. نیز، مسلمانی که از خیانت به دور است، در انتظار یکی از دو خوبی از سوی خدا است: یا فرارسیدن دعوت الهی است (که عمر او را به نیکنمایی و حسن عاقبت پایان می دهد) و در این حال، آنچه را خداوند از پاداش های نیک فراهم ساخته، برای او بهتر است، و یا سرانجام، در همین دنیا، خداوند، روزی او را وسیع می کند و صاحب همسر و فرزند (و مال فراوان) می شود، در عین اینکه دین و شخصیت خود را حفظ کرده است، ولی (بدانید فرق میان این دو، بسیار است)»^۱.

نام نیک بهتر از ثروت

امام (علیه السلام) در بخش دیگر این خطبه می فرماید:

«ای مردم! انسان، هر چند ثروتمند باشد، از اقوام و بستگان خود، بی نیاز نیست که از وی، با دست و زبان دفاع کنند. آنها در واقع، بزرگترین گروهی هستند که از او پشتیبانی می کنند و پریشانی و مشکلات را از میان می برند و به هنگام بروز حوادث سخت، نسبت به او، از همه، مهربان ترند و نام نیکی که خداوند (در سایه نیکوکاری و محبت) به انسان عطا می کند، از

۱. و تشتمل علی تهذیب الفقراء بالزهد و تأدیب الأغنیاء بالشفقة. أَمَا بَعْدُ فَإِنَّ الْأَمْرَ يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ كَقَطْرَاتِ الْمَطَرِ إِلَى كُلِّ نَفْسٍ بِمَا قَسَمَ لَهَا مِنْ زِيَادَةٍ أَوْ نُقْصَانٍ فَإِنْ رَأَى أَحَدُكُمْ لِأَخِيهِ غَفِيرَةً فِي أَهْلِ أَوْ مَالٍ أَوْ نَفْسٍ فَلَا تَكُونَنَّ لَهُ فِتْنَةً فَإِنَّ الْمَرْءَ الْمُسْلِمَ مَا لَمْ يَعْشْ دَنَاءَةً تَطْهَرُ فَيُخْشَعُ لَهَا إِذَا ذُكِرَتْ وَيُعْرَى بِهَا لِئَامِ النَّاسِ كَانَ كَالْفَالِجِ الْبَاسِرِ الَّذِي يَنْتَظِرُ أَوَّلَ فَوْزَةٍ مِنْ قِدَاحِهِ تُوجِبُ لَهُ الْمَغْنَمَ وَيُرْفَعُ بِهَا عَنَّهُ الْمَغْرَمُ وَكَذَلِكَ الْمَرْءُ الْمُسْلِمُ الْبَرِيُّ مِنَ الْخِيَانَةِ يَنْتَظِرُ مِنَ اللَّهِ إِحْدَى الْحُسْنَيْنِ إِمَّا دَاعِيَ اللَّهِ فَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لَهُ وَإِمَّا رِزْقَ اللَّهِ فَإِذَا هُوَ دُوَّ أَهْلٍ وَ مَالٍ وَ مَعَهُ دِينُهُ وَ حَسْبُهُ (نهج البلاغه، صص ۶۴-۶۵، خطبه ۲۳).

ثروتی که به هر حال، برای دیگران به ارث می‌گذارد بهتر است^۱ (که این، ثروتی است معنوی و ماندگار، و آن جیفه‌ای مادی و فزّار)».

زندگی فرازونشیب‌هایی دارد و حوادث تلخ و ناگوار و گاه طوفان‌های سخت، که هیچ انسانی، به تنهایی، توانایی ایستادگی در برابر آن را ندارد. عقل و درایت ایجاب می‌کند که انسان، در حال سلامت و آرامش، به فکر آن روزها باشد.

حال، چه کس بهتر از بستگان و خویشاوندان انسان است که از او، در چنین حالاتی، حمایت کنند؟ ولی آیا بدون نیکی به آنها و حمایت مالی و معنوی و ابراز مراتب محبت و دوستی نسبت به آنان، می‌تواند حمایت‌شان را برای چنین روزهایی جلب کند؟ به یقین، نه. پس چه بهتر که هر انسانی، با بذل بخشی از امکانات مادی خود، پیوندهای محبت و دوستی با خویشاوندان خویش را محکم سازد تا در برابر حوادث و طوفان‌های سخت تنها نماند.

نیکی به دیگران آثاری دارد، ولی بی‌شک، بستگان انسان، نسبت به این امر، اولویت دارند، علاوه بر این، زمینه‌های محبت در آنها، آماده‌تر است. اگر این دستور اجرا شود، در حقیقت، در تمام سطح جامعه، با محرومیت‌ها، مبارزه خواهد شد؛ زیرا، در هر قبیله و فامیلی، معمولاً افراد متمکنی وجود دارند که اگر آنها به خویشاوندان خود برسند، مشکلات در سطح عموم حل خواهد شد، به خصوص اینکه هم شناخت انسان نسبت به افراد محروم فامیل خود بیشتر است و هم پذیرش آنها بر آنان گواراتر.

امام (علیه السلام) در نامه‌ای به امام حسن مجتبی (علیه السلام) سخن جامعی در این زمینه بیان فرموده، و فایده توجه به اقوام و بستگان را چنین شرح می‌دهد و می‌فرماید:

«قبیله و خویشاوندانت را گرامی دار! زیرا آنها، پیروبال تواند که به وسیله آنها، پرواز می‌کنی، و اصل و ریشه تواند که به آنها، بازمی‌گرددی، و دست و نیروی تو که با آن، (به دشمن) حمله می‌کنی».^۲

۱. أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّهُ لَا يَسْتَعِينِي الرَّجُلُ وَإِنْ كَانَ ذَا مَالٍ عَنْ عَشِيرَتِهِ وَدِفَاعِهِمْ عَنْهُ بِأَيْدِيهِمْ وَالْأَسْتَيْهِمْ وَهُمْ أَكْبَرُ النَّاسِ حَيْطَةً مِنْ وَرَائِهِ وَأَلْمَهُمْ لِسَعْيِهِ وَأَعْظَمُهُمْ عَلَيْهِ عِنْدَ نَارِزِلَةٍ إِذَا نَزَلَتْ بِهِ وَلِسَانُ الصِّدْقِ يَجْعَلُهُ اللَّهُ لِلْمَرْءِ فِي النَّاسِ خَيْرَ لَهٗ مِنَ الْمَالِ يَرْتُهُ غَيْرُهُ (نهج البلاغه، ص ۶۵، خطبه ۲۳).

۲. ... وَأَكْرَمَ عَشِيرَتِكَ! فَإِنَّهُمْ جَنَاحُكَ الَّذِي بِتَطْيِيرِهِ وَأَصْلُكَ الَّذِي إِلَيْهِ تَصِيرُ وَيَدُكَ الَّتِي بِهَا تَصُولُ (نهج البلاغه، ص ۴۰۵، نامه ۳۱).

ابن ابی الحدید نمونه‌هایی از حمایت قبیله نسبت به افراد مظلوم را آورده که نشان می‌دهد این حمایت تا چه حد کارساز بوده است. از جمله اینکه فرزدد هر زمان می‌خواست در مقابل خلفا و امرا شعری از اشعارش را بخواند حتماً نشسته می‌خواند. روزی وارد بر خلیفه اموی، سلیمان بن عبدالملک شد و شعری خواند و پدران خودش را در آن ستود. سلیمان، ناراحت شد گفت: این مدح و ستایش درباره من بود یا خودت؟ فرزدد در جواب گفت: هم برای من و هم برای تو.

این مسئله سبب خشم سلیمان شد. به او گفت: بسیار خوب برخیز و بقیه اشعار را بخوان و بعد از این جز در حالت قیام نباید شعری بخوانی. فرزدد گفت: نه به خدا قسم. چنین چیزی ممکن نیست مگر اینکه سر من بر تنم نباشد و به زمین افتد. سلیمان گفت: وای بر این احمق آلوده مادر. با صراحت با من مخالفت می‌کند و فریادش بلند شد. (و قصد سویی درباره فرزدد کرد) ناگهان شنید سروصدای زیادی بر در قصر است. سلیمان گفت: چه خبر است؟ گفتند: قبیله بنی تمیم (قبیله فرزدد) بر در ایستاده‌اند و می‌گویند: هرگز نباید فرزدد ایستاده شعر بخواند و ما دست به قبضه شمشیرها بردیم. سلیمان هنگامی که شرایط را سخت دید، گفت: مانعی ندارد. فرزدد بنشیند و اشعارش را بخواند (ابن ابی الحدید، ۱۳۸۲ق، ج ۱۶: ۱۲۸-۱۲۹، اعتزاز الفرزدق بقومه).

خویشاوندان پشت و پناه یکدیگرند

امام (علیه السلام) در ادامه این خطبه (خطبه ۲۳) بار دیگر مردم و به خصوص افراد متمکن را به کمک کردن نسبت به بستگان و خویشاوندان، تشویق و ترغیب می‌کند و می‌فرماید:

«آگاه باشید! هیچ‌یک از شما، نباید از بستگان نیازمند خود، رویگردان شود و از آنان، چیزی را دریغ دارد، که نگه داشتنش مایه فزونی نیست و از بین رفتنش، کمبودی برای او نمی‌آورد. آن کس که دست‌دهنده خویش را از بستگانش بازدارد، تنها یک دست را از آنها بازداشته، و در مقابل، آنان، دست‌های بسیاری را از کمک کردن به او، باز می‌دارند و آن کس که نسبت به بستگانش، متواضع و نرم‌خو و پرمحبت باشد، دوستی آنان را، برای خود، همیشگی خواهد ساخت.»^۱

۱. وَ مِنْهَا أَلَّا لَا يَغْدِلَنَّ أَحَدُكُمْ عَنِ الْقُرَابَةِ يَرَىٰ بِهَا الْخِصَاصَةَ أَنْ يُسَدَّهَا بِالَّذِي لَا يَزِيدُهُ إِنْ أَسَسَكَهُ وَلَا يَنْقُصُهُ إِنْ أَهْلَكَهُ وَ مَنْ يَفْبِضْ يَدَهُ عَنِ عَشِيرَتِهِ فَإِنَّمَا تَفْبِضُ مِنْهُ عَنْهُمْ يَدٌ وَاحِدَةٌ وَ تَقْبِضُ مِنْهُمْ عَنْهُ أَيْدٍ كَثِيرَةٌ وَ مَنْ تَلَّنَ حَاشِيَتَهُ يَسْتَلِدُ مِنْ قَوْمِهِ الْمَوَدَّةَ... (نهج البلاغه، ص ۶۵).

در حدیثی آمده است که حضرت علی (علیه السلام) در ضمن وصیتش به کمیل بن زیاد فرمود: ای کمیل، برکت، در مال کسی است که زکات بدهد و با مؤمنان، مواسات کند و نسبت به نزدیکان، صله رحم به جا آورد.^۱

به هر حال حقیقت این است که غلبه بر بسیاری از مشکلات زندگی، کاریک فرد نیست و حمایت گروه یا گروه‌هایی را می‌طلبد. حال، چه کسی بهتر از اقوام و بستگان و خویشاوندان هستند که هم یکدیگر را به خوبی می‌شناسند و هم پیوند خون و عاطفه، آنها را به هم مربوط ساخته است؟!

ارزش نام نیک

در این بخش از خطبه ۲۳ امام (علیه السلام) نام نیک را به عنوان یک سرمایه معنوی ماندگار، توصیف می‌کند و برتری آن را بر اموالی که به ارث می‌ماند، روشن می‌سازد. قرآن مجید نیز برای این مسئله، اهمیت بسیاری قائل است. ابراهیم خلیل الرحمن که دعاهایش، برای همگان، آموزنده است، به پیشگاه خدا عرضه می‌دارد:

«خداوندا برای من در میان امت‌های آینده زبان صدق (و ذکر خیری) قرار ده».^۲

آن چنان کن که یاد من در خاطره‌ها بماند و خط و برنامه من در میان آیندگان ادامه یابد، «اسوه» و الگویی باشم که به من اقتدا کنند، و پایه‌گذار مکتبی باشم که به وسیله آن، راه تو را بیاموزند، و در خط تو حرکت کنند. خداوند این دعای ابراهیم را نیز به اجابت رساند، همان‌گونه که قرآن می‌فرماید:

«هنگامی که ابراهیم از آنها و از آنچه غیر خدا می‌پرستیدند کناره‌گیری کرد، ما اسحاق و یعقوب را به او بخشیدیم، و هر یک را پیامبر بزرگی قرار دادیم و از رحمت خود به آنها ارزانی داشتیم و برای آنها نام نیک و مقام مقبول و برجسته (در میان همه امتها) قرار دادیم».^۳

این‌ها بخشی از آثار معنوی فردی و اجتماعی لسان صدق و ذکر خیر است و به

۱. یا کمیل البرکة فی مال من آتی الزکاة و واسی المؤمنین و وصل الأقربین (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۷۴: ۴۱۳، کتاب الروضة، باب مواظبه و حکمه، باب ۳۸، وصیته (علیه السلام) لکمیل بن زیاد و ابن شعبه حرانی، ۱۳۹۴: ۱۱۵).

۲. وَ اجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ (شعراء / آیه ۸۴).

۳. فَلَمَّا اعْتَزَلَهُمْ وَ مَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ كَلَّمْنَا نَبِيًّا . وَ وَهَبْنَا لَهُمْ مِنْ رَحْمَتِنَا وَ جَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا (مریم / آیات ۴۹-۵۰).

یقین، انسان می‌تواند به خاطر آثار معنوی آن، با قصد قربت، اقدام به اموری کند که مایه ذکر خیر او است.

۱-۳. خطبه ۲۵: تخلف از دستورات امام

از خطبه‌های دیگری که در نهج البلاغه کلمه خیر آمده است، خطبه ۲۵ است. مرحوم سیدرضی در آغاز این خطبه می‌گوید: اخبار متواتری از گوشه و کنار به امام (علیه السلام) رسید که اصحاب معاویه، بر پاره‌ای از بلاد استیلا یافته‌اند و عبیدالله بن عباس و سعید بن نمران، فرمانداران امام (علیه السلام) در یمن، پس از غلبه بسر بن ابی اخطاب بر آنجا، نزد امام (علیه السلام) بازگشتند. امام (علیه السلام) برای توییح و سرزنش اصحابش به خاطر مسامحه در جهاد و تخلف از دستوراتش، بر منبر ایستاد و این سخن را ایراد فرمود:

«برای حکومت من، جز کوفه که آن را جمع می‌کنم و یا می‌گشایم، باقی نمانده. ای کوفه! اگر تنها تو (سرمايه من در برابر دشمن) باشی، آن هم با این همه طوفان‌ها که داری، چهره‌ات زشت باد (و ای کاش تو هم نبودی)! سپس امام (علیه السلام) به گفته شاعر تمثیل جست که می‌گوید: به جان پدر نیکوکار - ای عمرو! - سوگند! که من، تنها، سهم اندکی از آن پیمان دارم»^۱.

۱. و قدم علیه عاملاه علی الیمن و هما عبیدالله بن عباس و سعید بن نمران لما غلب علیهما بسر بن اخطاب فقام (علیه السلام) علی المنبر ضجراً بثنائیل أصحابه عن الجهاد و مخالفتهم له فی الرأي فقال ما هی إلا الکوفه أقبضها و أبسطها إن لم یکنن [تکونی] الا أنت تهب أعاصیرک فقبضک الله و تمثّل بقول الشاعر
لعمراً أبیک الخیر یا عمرو ائنی علی وصر من ذا الإناء قلیل

(نهج البلاغه، صص ۶۶-۶۷)

ابن ابی الحدید عقیده دارد که این خطبه را حضرت علی (علیه السلام) بعد از صفین و موضوع حکمین و پایان یافتن کار خوارج، ایراد فرمود و از خطبه‌های آخر عمر شریف آن حضرت است (ابن ابی الحدید، ۱۳۸۲ ق ج: ۱، ۳۴۸). مرحوم ابن میثم، درباره سبب صدور این خطبه چنین می‌گوید: گروهی، در شهر صنعا، از پیروان عثمان بودند و کشته شدن او را بسیار مهم جلوه می‌دادند و بیعت‌شان با حضرت علی (علیه السلام) از روی مکر و حيله بود. در آن موقع، فرماندار شهر صنعا، از سوی حضرت علی (علیه السلام)، عبیدالله بن عباس، و فرمانده نظامی آن شهر، سعید بن نمران، بود.

هنگامی که محمد بن ابی بکر (فرماندار آن حضرت در مصر) کشته شد، حملات شامیان به مناطق تحت نفوذ آن حضرت، زیاد شد. طرفداران عثمان - که در یمن بودند - سر برآورده و مردم را به خونخواهی او دعوت کردند. عبیدالله بن عباس، به مخالفت آنها برخاست و دستور داد آنها را به زندان بیندازند. آنها، از درون زندان، به یارانی که در لشکر داشتند، نامه نوشتند تا سعید بن نمران را عزل کنند و آشکارا به مخالفت برخیزند. آنها چنین کردند

(این کلام، اشاره به این دارد که بر اثر نافرمانی و عصیان مردم کوفه و عراق، توان من در حکومت و مبارزه با دشمن، کاهش یافته است).

به جان پدر نیکوکار

با توجه به آنچه در شأن ورود این خطبه و حال و هوای حاکم بر آن (در پاورقی) گفته شد در آغاز این خطبه، امام (علیه السلام)، از کمبود افراد مطیع و فرمانبردار، شکایت می‌کند و در بخش دیگری، واقعه دردناک حمله بسر به یمن و عوامل پیشرفت و پیروزی او را شرح می‌دهد و در بخش آخر، شکایت به درگاه خدا می‌برد و به افراد سُست و منافق و عصیانگر که در لشکرش بودند، نفرین می‌فرستد. مسئله مهم اینجاست که بزرگ‌مردی مانند علی، با آن همه شجاعت و با آن همه تدبیر، کارش در برابر دشمنان اسلام، به خاطر نداشتن نیروی مخلص، وفادار، شجاع و مصمم، به چنین روزی بیفتد که تمام علاقه‌مندان به حق، عدالت، قرآن و اسلام را در ناراحتی شدید فرو می‌برد.

جمله «أقبضها وأبسطها» که از قبض و بسط گرفته شده، اشاره به حاکمیت و فرمانروایی است و با این تعبیر، امام نشان می‌دهد که مناطق دیگر، در کف با کفایت آن حضرت نبود، هر چند ظاهراً جزو قلمرو حکومت او محسوب می‌شد.

حضرت، سپس در ادامه این سخن می‌فرماید: «ای کوفه! اگر تنها تو (سرمایه من در برابر دشمن) باشی، آن هم با این همه طوفان‌هایی که داری، چهره‌ات زشت باد! (وای

و گروه زیادی از مردم یمن، به آنان پیوستند و از پرداخت زکات خودداری کردند. عبیدالله و سعید، نامه‌ای به امام (علیه السلام) نوشتند و جریان را بازگو کردند. امام (علیه السلام)، نامه‌ای به اهل یمن و لشکر آنجا نوشت و آنها را تهدید کرد و به وظایف الهی‌شان، آشنا فرمود.

آنها، در پاسخ گفتند که ما مطیع تو هستیم مشروط بر اینکه این دو نفر، عزل شوند. سپس (این منافقان) به معاویه نامه نوشتند و جریان را برای او شرح دادند. معاویه، بسر بن اوطاة را - که مرد سنگدل و خونخواری بود - به سوی آنان فرستاد. او، در مسیر خود به سوی مکه، داود و سلیمان، فرزندان عبیدالله بن عباس را کشت و در طایف نیز داماد او، عبدالله، را به شهادت رساند، سپس به صنعا رسید درحالی که عبیدالله و سعید از آنجا خارج شده بودند و عبدالله بن عمرو ثقفی را جانشین خود کرده بودند. بسر، با لشکریان خود، به صنعا حمله کرد و صنعا - مرکز یمن - را گرفت و عبدالله را به شهادت رسانید. هنگامی که عبیدالله بن عباس و سعید، در کوفه بر امام (علیه السلام) وارد شدند، حضرت، آنها را به خاطر ترك موضع خود، ملامت کرد. سپس بر منبر برخاست و این خطبه را ایراد فرمود (بحرانی، ۱۴۰۴ق، ج ۲: ۱۸).

کاش تو هم نبودی)، اشاره به اینکه کوفه هم که قلمرو اصلی امام بود، خالی از طوفان‌های اختلاف و تمزّد و نفاق نبود، به طوری که امام نمی‌توانست روی مردم آنجا نیز حساب کند و چقدر سخت می‌گذرد بر کسی که کوهی از علم، حکمت، تدبیر، ایمان و شجاعت است، اما به خاطر نداشتن یاران باوفا، چنین ناله می‌زند.

حضرت، سپس به گفته شاعر معروف، تمثّل می‌جوید که گفت: «به جان پدر نیکوکار - ای عمرو! - سوگند! که من، تنها، سهم اندکی از آن پیمان دارم».

طریحی می‌نویسد: وَضَر چیزی است که انسان از بویی از طعام فاسد استشمام می‌کند.^۱ «وضر» به هر معنایی که باشد اشاره به این است که کوفه و مردم آن در برابر جهان پهناور اسلام در آن روز، ذره‌ناچیزی بودند و هیچ پیشوایی، تنها با کمک امثال آنها نمی‌توانست کشور پهناور اسلام را حفظ و شرّ گرگان خونخوار آدم‌نما را از آن دفع کند.

افراد بهتری به من عنایت فرما؛ شخص بدی بر آنها مسلط فرما

امام (علیه‌السلام) در بخش سوم و آخرین فراز این خطبه عرضه می‌دارد:

«خداوندا من، از آنها خسته شده‌ام و آنها نیز از من خسته شده‌اند. من، از آنان ملول گشته‌ام، و آنان نیز از من، ملول گشته‌اند، پس، به جای آنان، افرادی بهتر، به من عنایت فرما! و به جای من، شخص بدی را بر سر آنها مسلط فرما. خداوندا! دل‌های آنها را (از غم و اندوه) ذوب کن آن‌گونه که نمک در آب ذوب می‌شود! بدانید - به خدا سوگند - دوست داشتم به جای شما، يك هزار مرد سوار از قبیله بنی فراس بن غنم (که شجاع و وفادارند) می‌داشتم (سپس امام (علیه‌السلام) در وصف آنان به این شعر متمثّل می‌شود). اگر آنها را بخوانی، سوارانی مانند ابرهای تابستانی، (سریع و تندرو) به سوی تو می‌آیند. سپس امام (علیه‌السلام) (خطبه را پایان داد) و از منبر فرود آمد».^۲

۱. والوضر ما یشمه الانسان من ریح یجده من طعام فاسد (طریحی، ۱۴۳۴ق، ج ۳: ۱۹۴۶ و ابراهیم مصطفی، ۱۴۰۸ق، جزء ۲: ۱۰۵۱).

۲. اللَّهُمَّ إِنِّي قَدْ مَلَلْتُهُمْ وَمَلُونِي وَسَمِئْتُهُمْ وَسَمِئُونِي فَأَبْدِلْنِي بِهِمْ خَيْرًا مِنْهُمْ وَأَبْدِلْهُمْ بِي شَرًّا مِنِّي اللَّهُمَّ مِثْلَ قُلُوبِهِمْ كَمَا يُمَاتُ الْمَلْحُ فِي الْمَاءِ أَمَا وَاللَّهِ لَوَدِدْتُ أَنَّ لِي بِكُمْ أَلْفَ فَرَسٍ مِنْ بَنِي فَرَّاسِ بْنِ غَنَمٍ هُنَالِكَ لَوَدَعَوْتُ أَتَاكَ مِنْهُمْ فَوَارِسٌ مِثْلُ أُرْمِيَةِ الْحَمِيمِ
ثُمَّ نَزَلَ (علیه‌السلام) مِنَ الْمُنْبَرِ

(نهج البلاغه، ص ۶۷، خطبه ۲۵)

امام (علیه السلام)، با قلبی مملو از غم و اندوه، روی به درگاه خدا می‌آورد و آنها را نفرین می‌کند، ولی نفرینی بیدارکننده و هشداردهنده برای کسانی که هنوز جرّقه‌ای از بیداری وجدان در آنان وجود دارد، باشد که از این طریق، به آنها آگاهی دهد و آن گمگشتگان وادی ضلالت را، به راه خدا آورد، چراکه نفرین‌های امام هم اندرز و موعظه و درس بیداری است. روشن است، هنگامی که میان رهبر و پیروانش، هماهنگی در اهداف، اخلاق و نیات نباشد، این مشکل عظیم، بروز می‌کند که پیشوایی عادل، آگاه و شجاع، در برابر پیروانی دنیاپرست و زبون و ناتوان و جاهل قرار بگیرد و اندرزهای او سودی نبخشد، و این سبب می‌شود که هم پیشوا از آنها خسته شود و هم پیروان از آن پیشوا. اگر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) توانست رهبری اقوام جاهلی را بر عهده بگیرد، به این دلیل بود که آنها، تربیتش را پذیرفتند و خلق و خوی او را در خود زنده کردند. به همین دلیل، پیامبرانی که این توفیق نصیبشان نشد، از پیروان خود، ملول گشتند و پیروان هم، وجود آنها را تحمل نکردند. حضرت، سپس آنها را چنین نفرین می‌کند:

خداوند! به جای آنان، افرادی بهتر به من عنایت فرما و به جای من، بدتر از من، بر سر آنها مسلط فرما. و چه زود، این نفرین امام (علیه السلام) در حق آنها، تحقق یافت، بنی امیه، با مأموران خونخوار و سنگدل و جانی، بر آنان مسلط شدند و چنان کردند که در تاریخ، بی نظیر و یا کم نظیر است.

از عجایب اینکه در تواریخ اسلامی آمده است: در همان زمان که امام، این نفرین‌ها، را کرد (یا با فاصله کمی) حجّاج بن یوسف - آن جنایتکار بی نظیر تاریخ - متولد شد. سپس صاحب منهج البراعه می‌نویسد: روایت شده روزی که امام (علیه السلام) این دعا را خواند و آنها را نفرین کرد، در آن روز حجّاج بن یوسف متولد شد و کارهایی که با اهل کوفه انجام داد، مشهور است. حتی گفته شده که اگر هر امتی خبیث و فاسق و فاجر خود را بیاورند و ما به تنهایی حجّاج را بیاوریم، از آنها بیشتر خواهیم آورد^۱.

۱. روی ان الیوم الذی دعا علیهم فیه بهذا الدعاء ولد فیه الحجّاج بن یوسف و روی انه ولد بعد ذلک الیوم باوقات مسیره و فعله باهل الکوفه مشهور حتی قیل لو جائت کل امة بخبیثها و فاسقها و فاجرها و جننا بالحجاج وحده لزدنا علیهم (خویی، ۱۳۶۶، ج ۳: ۳۵۸). مسعودی تصریح می‌کند که حجّاج در سال ۴۱ متولد و در سال ۹۵ در سن ۵۴ سالگی به جهنم واصل شد (مسعودی، ۱۳۸۴، ج ۳: ۱۷۵).

بی شک منظور از جمله (أبدلهم بی شراً منی) این نیست که من بدم و از من بدتر را بر آنها مسلط کن، بلکه این تعبیری است که در مقایسه خوب مطلق با بد مطلق نیز گفته می شود. قرآن مجید در سوره فرقان بعد از اشاره به عذاب های بسیار دردناک دوزخ می فرماید: «بگو: آیا این (عذاب های دردناک) بهتر است یا بهشت جاویدان که به پرهیزکاران وعده داده شده؟ بهشتی که پاداش اعمال آنها و قرارگاهشان است»^۱.

به تعبیر دیگر، نه کوفیان و مردم عراق، در آن عصر، خوب بودند که امام (علیه السلام) بهتر از آنها را از خدا بخواهد و نه امام - العیاذ بالله - بد بود که خداوند، بدتر از او را بر آنها مسلط کند و در این گونه موارد، صیغه افعال تفضیل، مفهوم معمول خود را از دست می دهد و برای مقایسه دو چیز متضاد ذکر می شود (جهت اطلاع بیشتر در این باره رجوع شود به: خوبی، ۱۳۶۶، ج ۳: ۳۴۹ به بعد).

این نفرین امام، در حقیقت، شبیه نفرینی است که در قرآن مجید، از پیامبر بزرگ الهی، نوح، نقل شده است که می گوید:

«نوح گفت: پروردگارا! روی زمین احدی از کافران را زنده مگذار. چراکه اگر آنها را بگذاری بندگان را گمراه می کنند، و جز نسلی فاجر و کافر به وجود نمی آورند»^۲.

حضرت، سپس به نفرین خود چنین ادامه می دهد: «اللهم مث قلبهم کما یماث المملح فی الماء؛ خداوند! دل های آنها را ذوب کن آن گونه که نمک در آب ذوب می شود»، این احتمال نیز وجود دارد که منظور از ذوب شدن قلب، هجوم انبوه غم و اندوه ها بر دل باشد، به شکلی که عواطف انسان را سخت جریحه دار کند، به گونه ای که از آن تعبیر شود به اینکه: قلب آب شده است. شبیه این معنا در نهج البلاغه آمده است که امام (علیه السلام) می فرماید:

«شگفتا، شگفتا! به خدا سوگند قلب را می میراند و غم و اندوه را (به روح انسان) سرازیر می کند که آنها (شامیان غارتگر) در مسیر باطل خود، چنین متحدند و شما، در طریق حقتان، این گونه پراکنده و متفرق! روی شما زشت باد! و همواره غم و اندوه قربتتان باشد!»^۳.

۱. قُلْ أَدْرَاكَ حَیْرٌ أَمْ جِنَّةُ الْخُلْدِ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ كَانَتْ لَهُمْ جِزَاءً وَمَصِيراً (فرقان / آیه ۱۴).

۲. وَقَالَ نُوحٌ رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّاراً. إِنَّكَ إِن تَذَرْهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فَجْرًا كَفَّارًا (نوح / آیات ۲۶-۲۷).

۳. فیا عجباً! عجباً - و الله - یمیت القلب و یجلب الهم من اجتماع هؤلاء القوم علی باطلهم، و تفرقکم عن حقکم!

بدیهی است که منظور از آب شدن دل‌ها، ضایع شدن عقل و هوش و درایت است. درواقع، مفهوم جمله، این است که عقل و هوش را به خاطر نافرمانی‌ها و نفاق و دورویی و کوتاهی و کار شکنی، از آنها بگیر تا در زندگی، حیران و سرگردان شوند. این تعبیر، در آیات و روایات فراوانی آمده است که قلب، به معنای عقل و درایت و یا کانون عقل و درایت است. از جمله در این آیه آمده است که می‌فرماید:

«پاره‌ای از آنها به تو گوش فرامی‌دهند ولی بر دل‌های آنان پرده‌ها افکنده‌ایم تا آن را نفهمند و در گوش آنها سنگینی قرار داده‌ایم و (آنها به قدری لجوجند) که اگر تمام نشانه‌های حق را ببینند ایمان نمی‌آورند، تا آنجا که وقتی به سراغ تو می‌آیند با تو به پرخاشگری برمی‌خیزند و کافران می‌گویند اینها افسانه‌های پیشینیان است»^۱.

درحقیقت، یکی از بزرگترین مجازات‌های الهی - که در قرآن مجید و روایات، نسبت به افراد سرکش و منافق به آن اشاره شده - همین مجازات است که انسان، حقایق را آنچنان که هست، نبیند و نشنود و درک نکند و در بیراهه‌ها، سرگردان و هلاک شود. سپس امام (علیه السلام) در آخرین جمله‌های این خطبه، آرزو می‌کند که ای کاش، به جای انبوه لشکریان ضعیف و ناتوان، افراد کمی از قبیله بنی فراس - که به شجاعت و وفاداری معروف بودند - می‌داشت^۲.

فقیحا لکم و ترحا، حین صرتم غرضا یرمی... (نهج البلاغه، ص ۷۰، خطبه ۲۷).
۱. وَ مِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ وَ جَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَ إِنْ يَرَوْا كَلَّ آيَةً لَا يُؤْمِنُوا بِهَا حَتَّى إِذَا جَاءُوكَ يُجَادِلُونَكَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ (انعام / آیه ۲۵).

۲. در این باره که بنی فراس بن غنم کیانند ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه خود درباره آنها می‌نویسد: آنها، یکی از قبایل عرب بودند که به شجاعت اشتهار داشتند. یکی از سران معروف آنها، شجاع مشهور، ربیعه بن مکدم بود که در حیات و مرگش حامی زنان و کودکان بود و می‌گویند: او، تنها کسی است که بعد از مرگ خود نیز به حمایت مظلومان برخاست.

داستان این حمایت، چنین است که گروهی از سواران بنی سلیم به او حمله کردند، درحالی‌که جمعی از زنان و کودکان، با او بودند و او، تنها، مدافع آنان بود. او، به مقابله برخاست. دشمنان، تیری به سوی او رها کردند که بر قلبش نشست و می‌خواست به زمین سقوط کند، ولی نیزه خود را به زمین زد و بر آن تکیه کرد و تا مدتی بر بالای مرکب بی حرکت ماند و به زنان و کودکان اشاره کرد که هرچه سریع‌تر خود را به قبیله برسانند. بنی سلیم که از شجاعت او در هراس بودند، به گمان اینکه هنوز زنده است، نزدیک نیامدند. کم‌کم از عدم تحرک او، نسبت به حیات وی، ظنین شدند. یکی از آنان، تیری به اسب او پرتاب کرد، اسب به زمین افتاد و معلوم شد که مدتی قبل از آن، جان داده است، ولی این، درحالی‌که زنان و کودکان، خود را به قبیله رسانده بودند و از اسارت دشمنان،

سپس امام (علیه السلام) به این شعر در وصف آنان متمثل می‌شود که اگر آنها را بخوانی، سوارانی مانند ابرهای تابستانی، (سریع و تند)، به سوی تو می‌آیند! آنگاه امام (علیه السلام) خطبه را پایان داد و از منبر فرود آمد.

مرحوم سیدرضی، در تفسیر این شعر که می‌گوید: «هنالک لو دعوت اتاک منهم فوارس مثل ارمیه الحمیم» که تعبیر به ارمیه الحمیم می‌کند چنین می‌گوید: ارمیه جمع رومی به معنای «ابر» است و حمیم، در اینجا، به معنای «وقت تابستان» است و اینکه شاعر، در اینجا، روی ابرهای تابستانی تکیه کرده، به خاطر آن است که آنها سریع‌تر و سبکبارترند، چراکه آب چندان همراه ندارند، ولی ابرهایی که پُرآیند، آهسته‌تر حرکت می‌کنند و این، غالباً در فصل زمستان است و منظور شاعر، این بوده که آنها را توصیف به سرعت در هنگام فراخوانی و فریادرسی و هنگام طلب فریادرس بکند و شاهد آن، مصرع نخست آن بیت شعر است.

۴-۱. خطبه ۳۰: تبرئه از خون عثمان

از خطبه‌های دیگری که در نهج البلاغه واژه خیر آمده است خطبه ۳۰ است. این خطبه تحلیلی است درباره قتل عثمان. در این خطبه، امام (علیه السلام) سخنانی بیان فرموده که موقف عثمان و موقف خود را و نیز موقف مردم را نسبت به کارهایی که در این حادثه کردند، روشن ساخته و خود را به طور کامل از خون عثمان تبرئه کرده است.

بعد از کشته شدن عثمان، نظرهای مختلفی درباره قتل او ابراز شد. گروهی عثمان را مقصر می‌دانستند، چراکه با استبداد بی سابقه خود، گروهی از خویشاوندانش را در پست‌های کلیدی حکومت اسلامی قرار داد و اموال بیت‌المال را در اختیار آنها گذاشت، به طوری که مسلمانان بر ضد او خروشیدند و قیام کردند و یا حداقل به انتقاد پرداخته و در برابر گروه معترضان، کسی به یاری او برخاست و عملاً به قتل او راضی شدند. گروه دیگری، معتقد بودند که عثمان، نباید کشته می‌شد، بلکه می‌بایست به او اجازه می‌دادند که بعد از توبه، خطاهای گذشته خویش را اصلاح کند و حداکثر، او را از

خلافت خلع می‌کردند. کشتن او به صورت آشکار بدعتی بود که منشأ کارهای مشابهی در آینده می‌شد و علاوه، قتل او دستاویزی برای منافقان و بازماندگان اهل نفاق، جهت تفرقه در صفوف مسلمانان گردید و این امر از قبل قابل پیش‌بینی بود. گروه اندکی از ظاهربینان که مجال اندیشیدن در تاریخ زندگی خلیفه سوم را به خود نمی‌دهند، او را خلیفه مظلوم و شهید می‌دانستند و وی را از هر کار خلافی تبرئه می‌کردند! امام (علیه السلام) در میان این عقاید ضدونقیض، حق را که در میان این آرا مکتوم مانده بود بیان می‌نماید و به طرز بسیار دقیق و ظریفی مسائل مربوط به قتل عثمان را تجزیه و تحلیل می‌کند.

از کسانی که دست از یاریش برداشته‌اند بهترم
کسی که او را یاری کرده از من بهتر بوده است
امام (علیه السلام) در این خطبه می‌فرماید:

«اگر من، به آن (کشتن عثمان) فرمان داده بودم، قاتل محسوب می‌شدم و اگر از آن نهی می‌کردم، یاور او به شمار می‌آمدم (و من نه می‌خواستم قاتل او باشم و نه یاور او) اما کسی که او را یاری کرده، نمی‌تواند بگوید: «از کسانی که دست از یاریش برداشته‌اند، بهترم» و کسی که دست از یاریش برداشته، نمی‌تواند بگوید: «کسی که او را یاری کرد، از من بهتر بوده است»، (چراکه به هر حال، حامیان او، به یقین افراد بدی بوده‌اند). و من جریان کار او را در عبارتی کوتاه و پرمعنا برای شما خلاصه می‌کنم: او، استبداد ورزید، استبداد بسیار بدی و شما ناراحت شدید و واکنش بدی نشان دادید و از حد گذراندید و خداوند در این مورد حکمی دارد که درباره مستبدان و افراط‌گران جاری می‌شود»^۱ (و هر کدام به سزای اعمال خود می‌رسند).

سوء تدبیر عثمان در امر حکومت و تبدیل آن به يك امر فامیلی و حیف و میل عظیم در بیت‌المال و ظلم فراوان بستگان او نسبت به توده‌های مستضعف، سبب يك انزجار و تنفر عمومی گشت، تا آنجا که يك گروه چندصد نفری، خانه او را محاصره و به او حمله کرده و او را کشتند و سپاه عظیم اسلام - که فاتح مصر ایران و روم بود - در برابر آن، سکوت اختیار کرد، چراکه از کارهای او ناراضی بودند و یا او را مستحق قتل می‌دانستند، ولی بعد

۱. و من خطبه له (علیه السلام) في معنى قتل عثمان لو أمرت به لكانت قاتلاً أو نهيت عنه لكانت ناصراً غير أن من نصره لا يستطيع أن يقول خذله من أنا خير منه و من خذله لا يستطيع أن يقول نصره من هو خير مني وأنا جامع لكم أمره استأثر فأساء الأثرة و جرعتم فأسأتم الجرع و لله حكم واقع في المستأثر و الجانح (نهج البلاغه، ص ۷۳، خطبه ۳۰).

از کشتن او مردم دو گروه شدند: گروهی - که شاید اکثریت را تشکیل می دادند - به این قتل راضی یا لاقبل نسبت به آن بی تفاوت بودند. گروه دیگری او را مظلوم می دانستند. در این میان، منافقان برای ایجاد تفرقه در صفوف مسلمانان و تغییر مسیر خلافت از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) - که مورد قبول اکثریت قریب به اتفاق مردم واقع شده بود - دست به کار شدند و مسئله قتل عثمان را دستاویزی برای رسیدن به مقاصد شوم خود کردند و به اصطلاح، پیراهن عثمان، تبدیل به یک اهرم نیرومند سیاسی برای اغفال توده های ناآگاه شد.

طبیعی است که در میان اصحاب و یاران علی (علیه السلام) از هر دو گروه، وجود داشتند، هر چند گروه دوم در اقلیت بودند و نیز طبیعی است که درباره قتل عثمان، از آن حضرت به طور مکرر سؤال می کردند و امام (علیه السلام) ناچار بود در اینجا پاسخی بدهد که هم واقعیت های تاریخی در آن منعکس باشد و هم بهانه ای به دست این و آن ندهد. خطبه مورد بحث، پاسخ ظریفی به این گونه سؤال ها است که امام (علیه السلام) واقعیت های تاریخی را در آن بیان فرموده، بی آنکه بهانه ای به دست بهانه جویان دهد.

اینکه امام (علیه السلام) در آغاز این خطبه می فرماید: «اگر من به آن (کشتن عثمان) فرمان داده بودم قاتل محسوب می شدم... مفهوم این سخن آن است که من در این قضیه بی طرف بودم و نه دست به خون او آلوده کردم و نه از او و خلافتکاری هایش دفاع کردم، چون هر دو محذور داشت. سپس امام (علیه السلام) برای توضیح بیشتر می افزاید: «جز اینکه کسی او را یاری کرده نمی تواند بگوید: «از کسانی که دست از یاریش برداشتند، بهترم، و کسی که دست از یاریش برداشت، نمی تواند بگوید: «کسی که او را یاری کرد، از من بهتر بوده است. این دو سخن در واقع ناظر به یک مطلب است و آن اینکه همه متفق بودند که حامیان عثمان در آن شرایط به یقین افراد بدی بودند، در حالی که کسانی که دست از یاریش برداشتند بزرگان صحابه اعم از مهاجران و انصار را تشکیل می دادند.

ابن میثم بحرانی می گوید: امام (علیه السلام) این سخن را، در پاسخ کسی ایراد فرمود که در محضرش چنین گفت: «آنها که دست از یاری عثمان برداشتند، منشأ فتنه بودند، چراکه اگر بزرگان صحابه به یاری او برمی خاستند جاهلان امت هرگز جرئت ریختن خون او را

نداشتند و اگر بزرگان صحابه قتل او را واجب می‌دانستند، می‌بایست به طور صریح این مسئله را بیان کنند تا شبهه از مردم برطرف گردد. امام (علیه السلام) فهمید که گوینده نظر به آن حضرت دارد، از این رو با این عبارت ظریف، پاسخ او را با اشاره بیان فرمود نه به طور صریح (ابن میثم، ۴۰۴ق، ج ۲، ص ۵۷).

به هر حال این سخن نشان می‌دهد که اگر امام (علیه السلام) به طور جدی به حمایت از عثمان برخاسته، در این امر تنها نبوده است، بلکه همه بزرگان صحابه چنین موضعی را داشتند، پس چرا اشکال متوجه آن حضرت شود؟ در پایان خطبه امام (علیه السلام) ضمن بیان کوتاهی، تحلیل روشنی از قتل عثمان و عوامل آن ارائه می‌دهد و می‌فرماید: «من جریان کار عثمان را در عبارتی کوتاه و پُر معنا، برای شما خلاصه می‌کنم: او استبداد ورزید، استبداد بسیار بدی و شما ناراحت شدید و واکنش بدی نشان دادید و خداوند، در این مورد حکمی دارد که درباره «مستبدان» و «افراط‌گران»، جاری می‌شود (و هر کدام، به سزای اعمال خود در دنیا و آخرت، گرفتار می‌شوند).

۵-۱. خطبه ۴۳: اگر بخواهند به کار نیکی اقدام کنند، آنها را منصرف نمی‌کنم

از خطبه‌های دیگری که در نهج البلاغه واژه خیر آمده است، خطبه ۴۳ است. هنگامی که امام امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) «جریر بن عبدالله بجلی» را به عنوان نماینده خود برای گفتگو با معاویه به شام فرستاد و معاویه حاضر به بیعت نشد، یارانش از او خواستند که آماده جنگ با شامیان شود (امام این پیشنهاد را نپذیرفت و دلیل روشن و آشکاری بر آن بیان فرمود).

امام (علیه السلام) در بخش اول این خطبه می‌فرماید:

«مهیئ‌شدن من برای جنگ با شامیان با آنکه «جریر» نزد آنهاست سبب می‌شود که راه صلح را بر آنها ببندم، و اگر بخواهند به کار نیکی (اشاره به تسلیم و بیعت و صلح است) اقدام کنند، آنها را منصرف سازم، ولی برای «جریر» وقتی تعیین نموده‌ام که اگر تا آن زمان بازنگردد، یا فریب خورده است، یا از فرمان من سرپیچی نموده، نظر من فعلاً «صبر کردن» و مدارا نمودن است، شما هم این نظر را بپذیرید و مدارا کنید، ولی من در عین حال از آماده شدن شما برای جنگ